



یک صبحانه مقوی

صبح قشنگی بود. ترانه که ۵ سال دارد از خواب بیدار شد و مثل هر روز دوید و رفت تا به گل قشنگش سری بزند. ولی تا چشمش به گلدان افتاد، دلش پر از غصه شد. با خودش گفت: «گل نازم، چرا این طوری شده؟ شاید مریض شده؟»

ترانه به آشپزخانه رفت، به مادرش سلام کرد و گفت: «مامان شمعدونی رو دیدی؟ بی حال و پژمرده شده، چی کار کنم؟» مادر که ناراحتی او را دید به طرفش رفت و با مهربانی گفت: «ناراحت نباش عزیزم، حتما حالش خوب می‌شه. بیا بریم و ببینیم چی کار باید بکنیم». ترانه دست مادرش را گرفت و کنار گلدان رفتند. مادر گفت: «ببین دخترم، شمعدانی تو به نور کافی و آب احتیاج داره، ولی مثل ما، غذا هم می‌خواد. غذاش تو خاکه. چند ماه گذشته و باید خاک گلدون رو عوض کنیم یا کود بهش اضافه کنیم تا غذای کافی به گل برسه». ترانه که با تعجب به مادرش نگاه می‌کرد، پرسید: «مامان توی خونه کود داریم؟» مادر لبخندی زد و گفت: «بله». ترانه خوشحال شد و گفت: «کجاست؟» مادر گفت: «من صبحانه‌ی تو و کود مناسب برای گلدونت رو آماده کردم». ترانه با تعجب پرسید: «چی؟ صبحانه! کود؟»

مادر جواب داد: «درست شنیدی، آبی که برای آب‌پز کردن تخم مرغ استفاده کردم پر از مواد غذایی برای گیاهانه، همین‌طور پوست تخم مرغ. باید پوست تخم مرغ رو خرد کنیم و با خاک گلدون مخلوط کنیم». ترانه با خوشحالی رفت تا هم خودش زودتر صبحانه بخورد و هم صبحانه‌ی شمعدانی را برایش ببرد.

زهرا عراقی

فائزه آیتی

